



۲۵ شهریور در حافظه ایران

ارتش به درد نخور پهلوی

امروز ۲۵ شهریوره؛ شما یادتون نمیاد. احتمالاً بابا و بابابزرگتون هم یادشون نمیاد، ولی تاریخ دقیق یادشه که یه روزی مثل امروز، شاه ایران چمدونش رو بست و بی‌خبر زد به دل جاده ...

قبل از اینکه پرونده دفاع مقدس رو باز کنیم، چند صفحه از کتاب تاریخ رو برگردونیم عقب؛ جایی که نه شعار «ما می‌ایستیم» بود، نه مقاومت. فقط یک شاه بود، یک عصا و یک بلیت یک‌طرفه به ناکجاآباد.

سوم شهریور ۱۳۲۰، ارتش پرادعا و پرزرق‌وبرق رضاخانی همان‌طور که امام خمینی رحمة الله علیه بعدها گفتند، «یک طبیل توخالی» بود. روس‌ها و انگلیسی‌ها که

از شمال و جنوب ریختند، این ارتشِ مثلاً «مدرن» در کمتر از ۸۰ ساعت دود شد و رفت هوا.

صبح ۲۵ شهریور، رضاخان استعفانامه‌ای که فروغی نوشته بود امضا کرد، جلوی جمع قضیه را طبیعی کرد و گفت: «من پیر و خسته‌ام، ولیعهد جوانه، هوایش را داشته باشید.» حضار هم مثل منشی‌های مودب فقط گفتند: «چشم قربان!» و تمام. جلسه پنج دقیقه هم طول نکشید؛ چون رضاخان باید عجله می‌کرد. متفقین مدت‌ها بود مرزها را رد کرده بودند و هر لحظه ممکن بود برسند بالای سرش!

رضاخان با خانواده و چمدانش راهی اصفهان شد،

بعد کرمان، بعد بندرعباس و آخر سر هم به آنجایی که انگلیسی‌ها برایش خواب دیده بودند، تبعید شد. حتی مقصد را هم خودش انتخاب نکرد. انگلیسی‌ها گفته بودند می‌برنش بمبئی، وسط راه گفتند: «نه عزیزم، موریس!» و شاهی که روزی بر سر مردمش مشیت آهنین می‌کوبید، حالا یک مسافر غمگین کشتی بی‌راهه بود.

بعد هم در همان روزهای اشغال، بی‌بی‌سی انگلیسی چند ساعت برنامه ساخت و گفت بزرگ‌ترین خدمت رضاخان به مملکتش، غصب کلیه اموال مردم شمال است؛ یعنی این رفیق خارجی حسابی داشت پشت سر رضاخان را هم جارو می‌زد. بالاخره هرچی باشه تکیه

به بیگانه مثل نشستن روی صندلی پلاستیکیه؛ هر لحظه ممکنه تو رو نقش زمین کنه و با تاج و تخت و اعتبارت پهن بشی رو زمین.

خلاصه که این‌همه بودجه و سلاح را پهلوی اول خرج ارتشی کرد که سودش در روز موعود، صفرِ مطلق شد. حالا این صفر مطلق را مقایسه کن با رزمنده‌هایی که هشت سال با سلاح‌های نصفه‌نیمه، جلوی همه ابرقدرت‌های دنیا ایستادن. به نظرت سالار کیه؟